

«مامان کجاست؟» زنان روزنامه‌نگار در غزه

امل هلس*



ترجمه‌ی کوشیار پارسی



روزنامه‌نگار زن در ویرانی‌های ناشی از بمباران اسرائیل در غزه، عکس از الجزیره

امل هلس روزنامه‌نگار فلسطینی همراه فرزندان‌اش به هلند گریخت، در حالی که همسر روزنامه‌نگارش در غزه باقی ماند. او می‌بیند که چگونه زنان گزارشگر جنگ به داستان‌های انسانی در شرایط غیرانسانی توجه بیشتری دارند.



نور هرازین [Noor Harazeen] در پناه‌گاهی در رفح، غزه. عکس صمد وجیه [Samed Wajjeh]

اولین چیزی که به یادم می‌آید فریاد است. همه جا، فراگیر و نافذ، و خفه‌کننده مثل دود سیاهی که آسمان را تاریک می‌کرد. در حیاط بیمارستان، شلوغی بود و بی‌نظمی. اجساد همه جا افتاده بودند، پیچیده در ملحفه‌های سفید آغشته به خون، بی‌حرکت روی زمین. افراد مجروح در سراسر محوطه پراکنده بودند. برخی از درد فریاد می‌زدند، برخی دیگر به آرامی می‌نالیدند. زمین مثل فرش قرمز تیره پر از خون بود. اعضای خانواده ترسان و لرزان و با نومیدی، بسیاری از زخمی‌ها را به بیمارستان می‌بردند. برخی با خودرو شخصی یا آمبولانس، برخی دیگر با گاری که الاغ آن را

می‌کشید و بسیاری دیگر روی دست به داخل آورده می‌شدند. در میان هرج و مرج، صدای واضحی را فراتر از همه‌ی ویرانی شنیدم: «من مامانم رو می‌خوام! مامان کجاست؟» برگشتم و دختری حدود شش ساله با صورتی خاک‌آلود و خیس از اشک، نامش فوله بود، تنها بازمانده‌ی خانواده‌اش. نامش فوله [Fulla]. او تنها بازمانده خانواده‌اش بود.

با دفتر یادداشت و گوشی تلفن در دست ایستادم و سعی کردم آنچه را که در اطرافم اتفاق می‌افتد، ثبت کنم. اما چنین لحظه‌ای را چگونه شرح می‌دهی؟ چگونه در قالب کلمات بیان می‌کنی که جنگ با خانواده‌ها، خانه‌ها و زندگی مردم چه می‌کند؟ آن روز پی بردم که کار من به‌عنوان روزنامه‌نگار در غزه چیزی بیش از ساخت گزارش است. شهادتی است بر آنچه دارد روی می‌دهد، و گفتن داستان‌های افرادی است که دیگر قادر به بیان روایت خود نیستند.

در غزه، جایی که هر خیابان حکایتی از تلاش برای بقا دارد، زنان روزنامه‌نگار تنها با صدا، دوربین و عزم تسلیم‌ناپذیرشان در مناطق جنگی حاضرند. آنان از ساختمان‌های بمباران شده، بیمارستان‌های موقت صحرایی و گورهای جمعی گزارش می‌دهند که پلی بین جهان و وحشت‌های اغلب نادیده‌ی جنگ است. این کار را نه تنها زیر تهدید دایمی حملات هوایی، بلکه هم‌زمان در میانه‌ی پیش‌داوری و چالش جنسیتی، انجام می‌دهند. هر جلیقه‌ی خبرنگاری که می‌پوشند چیزی فراتر از محافظت است. بیانیه است. اعلام این که آنان نیز حق دارند داستان سرزمین خود را بیان کنند.

برخی برای رسانه‌های بین‌المللی کار می‌کنند و به مخاطبان جهانی اجازه می‌دهند ببینند به‌راستی چه اتفاقی دارد می‌افتد. برخی دیگر از رسانه‌های اجتماعی برای پخش واقعی روایت جنگ به صورت هم‌زمان استفاده می‌کنند. اما آنان چه برای شبکه‌های بزرگ کار کنند و چه گزارش‌گر مستقل باشند، همه‌شان مسئولیت سنگینی بر دوش دارند: شهادت دادن، مستندسازی، و اطمینان از این که دنیا از آنان رو نمی‌گرداند. نور السورکی [Nour al-Swerki] ۳۶ ساله مجبور شد برای ادامه‌ی کار، فرزندانش را به مصر بفرستد. او می‌گوید: «ما در این‌جا فقط روزنامه‌نگار نیستیم، ما مادران، دختران و خواهرانی هم هستیم که این جنگ را در گزارش خود تجربه می‌کنیم. هیچ جدایی

بین درد شخصی و وظیفه‌ی حرفه‌ای من وجود ندارد. در حال نوشتن داستان‌های دیگران، داستان خودم را نیز می‌نویسم».

در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، من فقط مادری بودم که بچه‌هاش را برای مدرسه آماده می‌کرد، بی‌خبر که این آخرین باری است که زندگی خانوادگی ما حالت عادی دارد. درحالی که من با افتخار به دختر هفت‌ساله‌ام مریم در اولین هفته‌های تحصیلش در مدرسه کمک می‌کردم تاروپوش مدرسه‌اش را بپوشد. همزمان شوهرم صمد داشت موهای پسرمان وجیه را شانه می‌زد. لحظات گرم و روزمره‌ای که زود به خاطرات دور تبدیل شدند. تنها پنج روز بعد، در ۱۲ اکتبر، من به‌عنوان خبرنگار جنگی تایمز [The Times] لندن منصوب شدم. پس از آن گزارش‌گری من از خشن‌ترین جنگ‌هایی که به عمرمان تجربه کرده‌ایم، آغاز شد.

در فوریه‌ی ۲۰۲۴، پنج ماه پس از جنگ و پس از مشاجرات فراوان و چندین تلاش ناموفق برای فرار، سرانجام با فرزندانم مریم و وجیه، نوار غزه را ترک کردیم. همسرم ماند. او هم روزنامه‌نگار است و برای ان‌بی‌سی [NBC News] کار می‌کند. او ماندن در غزه و ادامه‌ی گزارش را جای ماندن در کنار خانواده انتخاب کرد.

این جملات را چند روز پس از آن می‌نویسم که همسرم از بمباران بیمارستان ناصر – درست کنار چادری که در آن خوابیده بود – جان به در برد. وقتی سرانجام توانستیم تماس بگیریم، ارتباط مدام قطع می‌شد. پرسیدم: «حالت خوبه؟»، که پاسخ داد: «هنوز زنده‌ام.» و ارتباط قطع شد. این همه‌ی چیزی بود که توانستیم به هم بگوییم. فرزندانم در نزدیکی من ایستاده و امیدوار بودند که با پدرشان حرف بزنند، اما ارتباط قطع شد. این مکالمات کوتاه و شکسته، سنگینی تمام چیزهایی را که از دست داده‌ایم، بر دوش می‌کشد. بیش از یک سال است که یک‌دیگر را ندیده‌ایم. هر روز با ترس از دست دادن او و غم بزرگ شدن فرزندانمان بدون آغوش پدر زندگی می‌کنم.

من سفری دوگانه آغاز کرده‌ام، سفر کاری به‌عنوان روزنامه‌نگار و نیز نقش‌ام به‌عنوان مادر. پیش از این جنگ هرگز خودم را خبرنگار جنگ نمی‌دیدم. پشت میز در یک گروه رسانه‌ای در غزه کار می‌کردم، گزارش‌ها را هماهنگ می‌کردم، مقالات را ویرایش می‌کردم و اطمینان می‌یافتم که اخبار به‌موقع منتشر می‌شود. اما زمانی که اسرائیل حمله‌ی نظامی به غزه را پس از حمله‌ی ۷ اکتبر حماس آغاز کرد، زود مشخص شد که

خبرنگاران خارجی اجازه‌ی ورود نخواهند داشت. در شش ماه اول جنگ، بیش از چهارهزار روزنامه‌نگار بین‌المللی برای گزارش از اسرائیل مورد استقبال قرار گرفتند، بسیار بیش از حدود هزاروپانصد خبرنگار که اخبار جنگ روسیه و اوکراین را پوشش می‌دادند. با این محاصره‌ی رسانه‌ای، روزنامه‌نگاران فلسطینی تنها صدایی هستند که می‌توانند جنگ را از درون مستند کنند.

در غیاب گزارش‌های جهانی، صدای زنان غزه در تریبون‌های بین‌المللی مطرح شد. زنان روزنامه‌نگار جوانی که به انگلیسی صحبت می‌کردند، تلفن‌ها و دوربین‌های خود را در دست گرفتند و به دنیا نشان دادند که به‌راستی چه اتفاقی دارد می‌افتد. کسانی چون بیسان عوده [Bisan Owda]، بلستیا العقاد [Plestia Alaqad]، نور حرازین [Noor Harazeen]، حنین السالم [Haneen al-Salem] و وفا الوداینی [Wafa Aludaini] معروف شدند. آنان در بی‌بی‌سی، الجزیره، نیویورک تایمز، العربیه و سایر رسانه‌ها ظاهر شدند. برخی پیش‌تر به‌عنوان عکاس، مترجم، تهیه‌کننده یا در پشت صحنه کار می‌کردند. اما جنگ آنان را به جلو سوق داد. نه آموزشی وجود داشت، نه زمانی برای آماده شدن، تنها یک باور عمیق بود که این داستان باید گفته شود. و همین حالا.

داستان‌های جنگ اغلب از عینک مردانه روایت می‌شوند، با تمرکز بر استراتژی‌های سیاسی، مانورهای نظامی و نبرد در میدان جنگ. اما جنگ فقط در آنجا نیست. در بیمارستان‌ها، در پناهگاه‌ها و در صف‌های بی‌پایان نان و آب نیز جریان دارد. زنان روزنامه‌نگار در غزه این داستان‌های اغلب فراموش‌شده را آشکار کرده‌اند.

مثل بیسان عوده. این روزنامه‌نگار جوان غزه شروع به انتشار روزانه‌ی ویدیوهایی در اینستاگرام کرد با عنوان «من بیسان از غزه هستم و من هنوز زنده‌ام».^۱ به‌روزرسانی‌های او خام، شخصی و به طرز دردناکی صادقانه بود. او نشان داد که زندگی در زیر بمباران دایمی به چه معناست: مادرانی که از فرزندان خود محافظت می‌کنند، خانواده‌هایی که در زیرزمین پناه می‌گیرند. خستگی که در چهره‌ی خودش مشهود بود. گزارش‌های او در الجزیره پلاس [AJ+] پخش شد و حتی جایزه‌ی امی [Emmy Award] را در سال ۲۰۲۴ دریافت کرد. بیسان به میلیون‌ها نفر دسترسی یافت که در غیر این

صورت ناممکن بود هرگز شنیده باشند که یک زن فلسطینی می‌تواند حرف‌های خودش را بزند.

نمونه‌ی قوی دیگر بلستیا العقاد است که تنها ۲۳ سال سن دارد و به یکی از برجسته‌ترین صداهای گزارش جنگ تبدیل شده است. بی‌بی‌سی او را یکی از ۱۰۰ زن تأثیرگذار در سال ۲۰۲۴ معرفی کرد. ویدیوهای خام و احساسی او درباره‌ی زندگی تحت محاصره بسیار مورد توجه قرار گرفت: تنها در چند ماه، تعداد دنبال کنندگان او در شبکه‌های اجتماعی از ۳۰۰۰ به بیش از ۴ میلیون افزایش یافت. شجاعت العقاد نه تنها در مستندسازی ویرانی، بلکه در مقابله‌ی آشکار با حسابه‌^۲، کمپین تبلیغاتی اسرائیل بود که به دنبال تضعیف صداهای منتقد است. او نیز سرانجام مجبور به فرار از غزه شد. او اکنون در تبعید زندگی می‌کند و دغدغه‌اش بازگشت به خانه است.



دعاء الباز [Doaa Albaz] در غزه (سلفی/خودعکس)

در پایان اکتبر ۲۰۲۳، من و همکارم وارد زایشگاه بیمارستان ناصر شدیم. ما آنجا بودیم تا از شرایط دلخراشی که در آن زنان مجبور به زایمان در زمان جنگ می‌شوند، گزارش تهیه کنیم. تجهیزات پزشکی کمیاب است، مراقبت‌های پس از زایمان به‌سختی در دسترس است. در جامعه‌ی ما موضوعاتی مانند دشتان [قاعدگی]، مراقبت‌های پس از زایمان و بهداشت شرمگاه همچنان تابو است، به‌ویژه در حضور مردان. وقتی برای مصاحبه به زنی مراجعه کردم، بلافاصله به تردید افتاد. نگاهش به سوی همکار مرد من سرید. اگر او مجبور بود با خبرنگار مرد صحبت کند، به‌احتمال سکوت می‌کرد یا تنها پاسخ‌های مبهم می‌داد. به اشتراک گذاشتن جزئیات، بسیار دردناک و تحقیرآمیز بود. او چگونه می‌توانست توصیف کند که در روزهای دشتان نوار بهداشتی ندارد؟ چگونه می‌توانست توضیح دهد که باید به تکه‌های پارچه‌ی لباس کهنه اکتفا کند، زیرا بیمارستان چیز دیگری نداشت؟ او چگونه می‌توانست از ناامیدی تلاش برای تمیز ماندن در یک پناهگاه شلوغ، بدون آب جاری، بدون حریم خصوصی و بدون صابون بگوید؟ آن زمان بود که متوجه شدم حضور خبرنگاران زن در مکان‌هایی که داستان‌های زنان برای مدت طولانی نادیده گرفته می‌شد، چقدر مهم است. و وقتی این را فهمیدم، داستان خودم به طرز دردناکی شخصی شد. همان روز همسر برادرم به بیمارستان رسید. او هشت ماهه باردار بود، اما ترس دایمی از بمباران، بدن او را مجبور به زایمان زودرس کرده بود. ترس را در چشمان او دیدم، همان ترسی که آن روز در چشمان بسیاری از زنان دیگر دیده بودم. اما این بار فقط یک داستان نبود. او از خانواده‌ی من بود. دستش را گرفتم و کلمات آرام‌بخشی زمزمه کردم که خودم به‌سختی باور داشتم.

کار حنین السالم روزنامه‌نگار جنبه‌ی تلخ دیگری را نشان می‌دهد: جنگ چگونه دوران کودکی را تحریف می‌کند و کودکان مجبور می‌شوند در نقش‌هایی بسیار فراتر از سن خود زنده بمانند. در حالی که همکاران مرد او بر مستندسازی قربانیان پس از بمب‌گذاری در شرق غزه تمرکز کرده بودند، او تصویر متفاوتی ثبت کرد. او در گزارشی نشان داد که چگونه کودکان در میان آتش و گلوله‌باران هیزم جمع‌آوری می‌کنند. او به‌جای این که بپرسد چند نفر مرده‌اند، سؤال دیگری به همان اندازه نگران‌کننده پرسید: «چطور است که نمی‌ترسند؟»

حنین حاضر نیست کودکان غزه را تنها به‌عنوان قربانی به تصویر بکشد. او می‌گوید: «می‌خواستم آن‌ها را به‌عنوان بچه‌های خوش‌رفتار و متمدن نشان دهم، نه مانند کاریکاتورهای بدبخت و گرسنه‌ای که رسانه‌های عبری پخش می‌کنند». او با عکس‌ها و درخواست‌هایش حتی توانسته بود برای چند کودک مجروح در خارج از کشور مراقبت‌های پزشکی فراهم کند. او در داستان‌هایش رؤیاهایی را به تصویر می‌کشد که در میان آوارها شکوفا می‌شوند. مانند عمران الصوفی [Omran al-Soufi]، پسر پنج‌ساله‌ای که پدر و یکی از چشمانش را در جنگ از دست داده، اما همچنان آرزو دارد در آینده چشم‌پزشک بشود. یا کنان الخطیب [Kinan al-Khatib] که بدنش در جریان حمله سوخته بود. حالا او آرام به تماشای فوتبال دوستان آواره‌اش نشسته است، با نگاهی پر حسرت.

حنین معتقد است که زنان توانایی منحصربه‌فردی برای دسترسی به داستان‌های خاص دارند. زنان اغلب با روزنامه‌نگار زن احساس راحتی بیشتری می‌کنند و می‌گویند که حتی کودکان به‌طور طبیعی با مادر، خواهر یا خاله‌ی خود احساس آزادی بیشتری دارند.

«روزنامه‌نگاری شهروندی» در طول جنگ، چشم‌انداز رسانه‌ای غزه را به‌شدت تغییر داد. رسانه‌های اجتماعی جایگزین قدرتمندی برای سازمان‌های خبری سنتی شدند. بسیاری از زنان روزنامه‌نگار، سلطه‌ی مردان بر دفاتر تحریریه‌ی تأسیس شده را شکستند و سکوهایی مستقل خود را راه‌اندازی کردند. با محرومیت رسانه‌های بین‌المللی از دسترسی به غزه و رسانه‌های خبری محلی که اغلب تحت فشار قرار می‌گیرند یا تخریب می‌شوند، این زنان برای گزارش‌های زنده به اینستاگرام، تیک‌تاک و یوتیوب مراجعه کردند. دفاتر بمباران شده بود و تحریریه دیگر وجود نداشت. بنابراین آنان در چادرها، اتومبیل‌ها یا پناهگاه‌ها، از هرجا که امکان ارتباط می‌یافتند، کار می‌کردند. اغلب در در حال فرار یا جابه‌جایی بودند که با تلفن‌هایشان فیلم‌برداری کرده، و گزارش‌ها را ویرایش و منتشر می‌کردند.

یک نمونه‌ی قوی در اکتبر ۲۰۲۳ بود، زمانی که بلستیا العقاد ویدیویی را در اینستاگرام منتشر کرد که به‌سرعت در فضای مجازی منتشر شد. در این ویدیو، او در آپارتمان‌اش ایستاده و توضیح می‌دهد که چگونه خانواده‌ها پنجره‌ها را برای جلوگیری از

صدمات در طول حملات هوایی مسدود می‌کنند. ناگهان بمب‌ها به منطقه برخورد کردند: ساختمان شروع به لرزیدن کرد، گردوغبار هوا را پر کرد و بلستیا به‌وضوح تکان خورد. مکث کرد، چشم‌هاش گشاد شد و تنها گفت: «می‌خواستم چیزی را توضیح دهم... اما فکر می‌کنم الان می‌توانی آن را بشنوی.» آن لحظه‌ی بدون فیلتر و بسیار انسانی در سرتاسر جهان به اشتراک گذاشته شد و نگاه را کشاند سوی تلخی ترس، عدم‌اطمینان و توان مقاومت مردم غزه در زندگی روزانه.

این زنان کانال‌های رسانه‌ای سنتی را دور زدند و فضایی ساختند که صدای شخصی، مستقیم و بسیار انسانی‌شان در آن متمرکز بود. بدون خدمه‌ی دوربین یا سردبیران پشت سرشان، گوهر روزنامه‌نگاری شهروندی را تجسم بخشیدند: خام، صمیمانه و با ریشه در تجربه‌ی شخصی. در عین حال، آنها باید با کلیشه‌های جنسیتی و شک و تردید مقابله می‌کردند. گزارش جنگ برای مدت طولانی به‌عنوان دنیای مردانه دیده می‌شد: خطرناک، خشن و نامناسب برای زنان.

همان‌طور که یونسکو در ادای احترام سال ۲۰۲۴ اشاره کرد، گزارش آنان برای اطلاع‌رسانی به جهان در مورد واقعیت تلخ غزه ضروری بود.

بیسان عوده در ویدیوهای روزانه‌ی خود که از خیابان‌های ویران و پناهگاه‌های شلوغ فیلمبرداری می‌شود، هم وحشت جنگ و هم سرافرازی در بقا را نشان می‌دهد. او واقعیت را همان‌گونه که هست می‌نامد: نسل‌کشی، پاکسازی قومی، قتل عام. او در یکی از ویدیوهای خود نشان می‌دهد که چگونه خانواده‌های آواره مجبور می‌شوند بیرون بخواهند، بدون آب یا غذا، با کودکانی که از سرما می‌لرزند. در ویدیوی دیگر از بقایای یک بیمارستان بمباران‌شده فیلم می‌گیرد و درنگ می‌کند تا اسامی کارکنانی را که جان باخته‌اند به خاطر بیاورد. او همه‌ی چیزهایی را که رسانه‌های اصلی اغلب نادیده می‌گیرند به‌ما نشان می‌دهد - و هرگز چیزی را نادیده نمی‌گذارد.

پست او با عنوان «امید در پناهگاه» به ما یادآوری می‌کند که فلسطینی‌ها، حتی در تبعید، از ناپدید شدن خودداری می‌کنند. آنها به‌طور قابل مشاهده و شنیدنی به وجود خود ادامه می‌دهند. به‌عنوان یک همکار روزنامه‌نگار، می‌دانم که ادامه‌ی کار در عین اندوه چه طاقت‌فرسا است. می‌دانم چه حسی دارد وقتی که خودت آواره شده‌ای گزارش بدهی و بنویسی در حالی که ته دل از خود می‌پرسی عزیزانت هنوز زنده‌اند یا

نه. به یاد می‌آورم روزی که مقاله‌ام در فضای مجازی منتشر شد، در مورد کودکانی که مجبور به خوردن غذای فاسد شده بودند و بزرگسالانی آن‌قدر گرسنه که سعی می‌کردند برای زنده ماندن گربه‌های ولگرد را بگیرند. این‌ها تیت‌های هیجان‌انگیزی نبودند، زندگی ما همین بود.

این زنان کاری را انجام می‌دهند که رسانه‌های بین‌المللی طی دهه‌ها نتوانسته‌اند: به درد ما، نام، صدا و چهره می‌بخشند. همزمان با سوگواری گزارش می‌دهند. آنان در حال ساختن شکلی از روزنامه‌نگاری هستند که احساسی، صریح و بسیار انسانی است. من فکر می‌کنم که این یکی از قوی‌ترین اشکال مقاومت امروز ما است. حضور آنان در رسانه‌های اجتماعی همچنین پاسخی مستقیم به گزارش‌های مغرضانه و تحقیرکننده‌ی بسیاری از رسانه‌های غربی است که اغلب فلسطینی‌ها را مرتکب خشونت یا قربانیان منفعل و فاقد پیشینه، تاریخ و انسانیت معرفی می‌کنند.

پژوهش‌گرانی چون سحر خمیس [Sahar Khamis] و فلیسیتی سنا داگباتسه [Felicity Sena Dogbatse] استدلال کرده‌اند که این شکل از روزنامه‌نگاری صدای فلسطینی‌ها را پاک می‌کند و درگیری را به آمار و تیت‌ر کاهش می‌دهد. به همین دلیل است که زنان فلسطینی سکوه‌های خود را بنا کرده‌اند؛ برای اصلاح اطلاعات نادرست، به چالش کشیدن روایت‌های غالب و بسیج همبستگی جهانی. آنان در حال ساختن یک پادروایت انتقادی هستند، روایتی که نشان می‌دهد زندگی در اشغال و محاصره واقعاً به چه معناست.



بیسان عوده روزانه از خیابان‌های ویران و پناهگاه‌ها در غزه ویدیو تهیه می‌کند

به‌سختی می‌توانم با کلمات بیان کنم که چه دلخراش بود که فرزندانم را هر روز صبح رها کنم و سر کار بروم. هر خداحافظی مانند یک خداحافظی کوچک با خود زندگی بود: آغوش‌های نومیدانه، بوسه‌های اشک‌آلود، صداها‌ی التماس‌کننده که از من می‌خواهند بروم. هرگز نمی‌دانستم که آیا دوباره آنها را زنده خواهم دید یا خودم برمی‌گردم. ترس بسیار زیاد و فراگیر بود. ما قبلاً چندین بار فرار کرده بودیم: ابتدا از خان یونس، پس از این‌که اعلامیه‌های اسرائیلی به ما دستور تخلیه در ماه دسامبر را دادند، و سپس از یک مخفیگاه به مخفیگاه دیگر، هر بار با خطری در پشت گوش‌مان. من به‌عنوان یک مادر، روزنامه‌نگار و همسر یک روزنامه‌نگار، در شرایط استثنایی و سختی قرار داشتم.

کار همسرم ایجاب می‌کرد که همیشه در خط مقدم باشد، حملات را از نزدیک دنبال کند، تمام جزئیات را مستند کند و اغلب از صبح زود تا پاسی از شب از خانه دور باشد. حتی قبل از فرار به رفح، به‌سختی او را می‌دیدیم. پس از نقل مکان، در فضای کوچکی با هفده نفر زندگی می‌کردیم. خیلی ساده، جایی برای ماندن همسرم با ما وجود نداشت. تازه، برای کارمان به اینترنت ثابت نیاز داشتیم که در آن محیط شلوغ غیرممکن بود. بنابراین او برای ادامه‌ی گزارش باید در جای دیگری می‌ماند.

با گذشت زمان، مردم از حضور ما می‌ترسیدند: جلیقه‌ی خبرنگاری، دوربین‌ها، حتی اتوموبیل‌هایی که کلمه «پرس/press» روی آن بود. همه می‌دانستند که روزنامه‌نگاران هدف قرار گرفته‌اند و صرف بودن در کنار ما می‌تواند به معنای مرگ باشد. زمانی که در رفح بودیم، شوهرم هر دو هفته یک بار برای دیدن بچه‌ها به ما سر می‌زد، اما هر بار کاری وحشتناک و سخت بود. صاحب زیرزمینی که اجاره کرده بودیم حتی اجازه نداد که ماشینش را بیرون پارک کند. در نهایت به جایی رسیدیم که قبل از مصاحبه، جلیقه‌های خبرنگاری خود را در می‌آوردیم، فقط برای جلوگیری از به خطر انداختن دیگران. روزنامه‌نگار بودن در غزه نه تنها به این معنی بود که برای جان خود بترسید، بلکه به این معنی بود که ممکن است شخص دیگری به خاطر شما زندگی خود را از دست بدهد.

در همین حال، من مجبور بودم دو نقش را همزمان ایفا کنم: به‌عنوان یک روزنامه‌نگار در برابر وحشت بیرون مقاومت کنم و سپس برگردم تا منبعی از آسایش و امنیت برای فرزندانم باشم - در حالی که هر چیزی احساس می‌کردم جز امنیت. این همان وزن نامریی است که یک مادر در زمان جنگ حمل می‌کند. و اگر شریک زندگی‌ات نیز روزنامه‌نگار باشد، این ترس فقط افزایش می‌یابد.

یک روز آن ترس به واقعیت تبدیل شد. یک اعلان روی تلفن من ظاهر شد: «پنج خبرنگار در خان یونس پس از حمله‌ی هوایی اسرائیل زخمی شدند.» دیوانه‌وار اسامی را مرور کردم. نام خانوادگی: صمد. قلبم ایستاد. در غزه، «زخمی» بودن لزوماً به معنای امن بودن کسی نیست. تنها چند بیمارستان هنوز فعال هستند و حتی ورود زنده به آنجا نیز قطعی نیست. به آن سو دویدم، سرم از وحشت گیج بود. خوشبختانه جراحات همسرم جزیی بود. اما وقتی او را دیدم - غبارآلود، خونین، با ترس در چشمانش - چیزی درونم شکست. به سمتش دویدم و محکم در آغوشش گرفتم، انگار بازوانم می‌توانست از او در برابر هر چیزی که به‌راستی نمی‌توانستم، پشتیبانی کند. از خانواده‌های سوگوار بی‌شماری فیلم گرفته بودم: زنانی که شوهرانشان را می‌بوسند، بچه‌هایی که با پدرشان خداحافظی می‌کنند. هر بار تصور می‌کردم اگر من جای آنها بودم چه حالی می‌داشتم.

ارتباط گرفتن کابوس بود. شبکه‌های تلفن همراه ضعیف و غیرقابل اعتماد بودند. گاهی مجبور بودم بیش از بیست بار فقط برای شنیدن صدای فرزندانم تماس بگیرم تا مطمئن شوم هنوز زنده هستند. این ارتباط راه نجات من بود. ترس از دست دادن آن تماس مدام مرا آزار می‌داد. با بالا گرفتن جنگ، اسرائیل شروع به حمله به دکل‌های اینترنتی و ارتباطی کرد. ما به‌تمامی از عزیزانمان جدا شده بودیم. یک روز در حالی که سر کار بودم، پیام هشداردهنده‌ای را در گروه واتساپ تیم خبرنگاران دیدم: در چند متری خانه‌مان به مسجد ابوذر الغفاری حمله هوایی شده بود.

آن مسجد یکی از معدود مکان‌هایی در محله ما بود که مردم می‌توانستند در طول یک ساعت برقی که روزانه وجود داشت، تلفن‌هایشان را شارژ کنند. وقتی به آنجا رسیدم، فهمیدم که حمله‌ی هوایی به خود مسجد اصابت نکرده است، بلکه به خانه‌ای نزدیک - خانه‌ای با دکل اینترنت - اصابت کرده است. سه غیرنظامی کشته شدند: یک مادر، نوزاد تازه متولدشده‌اش و یک نفر که هنوز زیر آوار مانده بود. دویدم سوی خانه، قلبم توی سینه‌ام می‌کوبید. سرانجام وقتی فرزندانم را دیدم، لرزان و وحشت‌زده به من چسبیدند. اما من وقت نداشتم آنها را برای مدت طولانی نگه دارم - باید برمی‌گشتم، بمباران را مستند می‌کردم، داستان را تعریف می‌کردم.

شماره‌ی دفعاتی که فرزندانم به‌سختی از مرگ فرار کرده‌اند را از دست داده‌ام. سرانجام با آنها به مصر فرار کردم. همه چیز را پشت سر گذاشتیم - خانه، وسایل، خاطرات - فقط برای این که زنده بمانیم. و می‌دانم: من تنها نیستم.

نور هرازین، ۳۶ ساله، دوقلوهای شش‌ساله‌اش سارا و بسام، را به خارج از کشور فرستاد تا در امان باشند، در حالی که ۲۰۰ روز در غزه ماند تا از جنگ گزارش دهد. تنها یک ماه قبل از بسته شدن گذرگاه‌های مرزی توانست دوباره به آنان بپیوندد. او می‌گوید: «نمی‌توانم بگویم که در طول این جنگ توانستم بین مادر بودن و روزنامه‌نگاری تعادل برقرار کنم. من برای همه‌ی بچه‌های غزه احساس مادری می‌کردم.»

صدای برخی از زنان روزنامه‌نگار مدت‌ها پس از خاموش شدن هم به پژواک ادامه می‌دهند. وفاء العدینی چنین صدایی بود. او به زبان انگلیسی روان صحبت می‌کرد و نظرات دقیق و شجاعانه‌ای داشت. او در سال ۲۰۰۹ گروه رسانه‌ای ۱۶ اکتبر را بنیاد

گذاشت و همراه تیمی از روزنامه‌نگاران جوان به دنبال این بود که روایت غالب را بشکنند و با شرایط تعیین‌شده از سوی خودش و به زبان خودش با جهان صحبت کند. برای کار پژوهشی در مورد زنان روزنامه‌نگار فلسطینی، قرار مصاحبه‌ای با او گذاشته بودم. شنیدن صدای وفا ضروری بود. اما خبر رسید که حمله‌ی هوایی اسرائیل خانه‌ی او در دیرالبلاح [Deir al-Balah] را ویران کرده است. وفا، شوهرش و دو فرزندشان کشته شدند.

خبرنگاران در این جنگ هدف قرار گرفته‌اند. از اکتبر ۲۰۲۳، بیش از ۲۰۰ روزنامه‌نگار از جمله ۲۷ زن روزنامه‌نگار در غزه کشته شده‌اند. دست‌کم چهارده روزنامه‌نگار دستگیر شده، بسیاری مجروح شده‌اند، بیش از صدوپنجاه روزنامه‌نگار خانه‌های خود را از دست دادند و ده‌ها تن مجبور شدند بارها و بارها از محل زندگی‌شان بگریزند. این تلاشی سیستماتیک برای خاموش کردن صدای فلسطینیان است.

برخی از مبارزانها گزارش می‌دهند و بعد متوجه می‌شوند که بستگان خودشان در میان قربانیان بوده‌اند. به‌عنوان مثال، دعاء الباز هنگام گزارش حمله در النصیرات متوجه شد که دوازده نفر از کشته‌شدگان اعضای خانواده‌ی او هستند. دیگران، مانند شروق العیلا [Shorouq al-Aila]، برنده جایزه جهانی آزادی مطبوعات در سال ۲۰۲۴، با وجود از دست دادن نزدیکان به کار خود ادامه می‌دهند. او پس از کشته شدن همسر روزنامه‌نگارش، رشدی السراج [Rushdi al-Saraj]، به کار گزارش‌دهی خود ادامه داد. او به‌رغم جابه‌جایی‌های اجباری مکرر، همچنان به دادن شهادت بر ویرانی غزه ادامه داده است.

در سپتامبر، پس از قبولی دریافت کمک‌هزینه‌ی تحصیلی برای «پناهگاه امن»^۳ از مؤسسه‌ی مطالعات پیشرفته هلند (نیاس)^۴، برنامه‌ای که از دانشمندان در موقعیت‌های پرخطر حمایت می‌کند، به آمستردام رسیدم. به من چیزی بیش از تنها یک دفتر کار دادند. به من فضایی برای نفس کشیدن، فرصت نوشتن و قدرت ادامه دادن داده شد. پژوهش در مورد زنان روزنامه‌نگار فلسطین را آغاز کردم و مصمم بودم صدای زنانی را که حتی از زیر آتش صحبت می‌کردند، زنده نگه دارم. از هلند و از هر جا که بتوانم به نمایندگی از غزه ادامه خواهم داد. من در مناظره‌ها و جلسات شرکت کرده و در

دانشگاه آمستردام در مورد چالش‌های روزنامه‌نگاری در شرایط جنگی سخنرانی کرده‌ام. کار من بر اساس حقایق شکل گرفته است، و نیز از دریچه‌ی احساسی که ما به‌عنوان خبرنگار از آن نگاه می‌کنیم. یک سؤال که همچنان ذهن مرا آزار می‌دهد این است: چگونه می‌توان به یک کودک توضیح داد که جنگ چیست؟ این سؤال حرف زیادی دارد درباره‌ی این که زنان اغلب به زندگی در میان ویرانی چگونه می‌نگرند و از قدرت خاموش کودکانی که حتی در محاصره‌ی ترس، از خود مقاومت و انعطاف نشان می‌دهند.

در حال نوشتن این مطلب، نمی‌دانم فردا چه خواهد شد. جنگ دوباره با تمام قوا شروع شده است. نمی‌دانم آیا هرگز دوباره همسرم را خواهیم دید یا نه، سرنوشت فرزندانم چه خواهد شد و آیا خانه‌ی ما هنوز آنجا خواهد بود. اما یک چیز را به‌یقین می‌دانم: نقش ما به‌عنوان روزنامه‌نگاران فلسطینی با خروج از غزه به پایان نمی‌رسد. مکان تغییر می‌کند، اما مأموریت همان است.

¹ It's Bisan from Gaza and I'm Still Alive

² Hasbara دیپلماسی عمومی اسرائیل

³ Safe Haven Fellowship

⁴ Netherlands Institute for Advanced Study (Nias)